

دموکراتیزاسیون در برابر سلطانیزاسیون، نگاه نادرست به ساختار سیاسی ایران (۱)

اکبر گنجی

هر گونه تحلیلی از وضعیت کشور که فاقد نقش رهبر در مسائل کشور باشد، تحلیلی نادرست و بی اعتبار است. نادیده گرفتن قدرت اصلی و ذکر نکردن نقش کسی که بیشترین قدرت را در نظام حقوقی و حقیقی دارد، هر علت یا انگیزه ای داشته باشد، تحلیل را غیر واقعی و استراتژی سیاسی را بی محتوا و بی اثر خواهد کرد.

در آستانه انتخابات مجلس شورای اسلامی، بسیاری از نگاه ها به انتخابات آینده معطوف شده است. در این ارتباط، پرسش های بسیاری ذهن ها را به خود مشغول کرده است. نوستالژی گذشته آنچنان تأثیرگذار است که برخی را به طرح این مدعا کشانده که: اگر در انتخابات گذشته ریاست جمهوری به جای احمدی نژاد یکی از اصلاح طلبان انتخاب شده بود، اینک کشور تا این حد گرفتار سیه روزی و در معرض سقوط به نیستی نبود. دوران پیشا احمدی نژاد، همان چیزی بود که می خواستیم و در اثر بلاهت تحریم کنندگان انتخابات از دست رفت. در اینجا دو مدعا وجود دارد، یکی آنکه، اصلاح طلبان قدرت را از دست دادند، چون کسانی انتخابات ریاست جمهوری را تحریم کردند (فروکاستن شکست اصلاح طلبان به تحریم انتخابات) [۱]، و دیگری آنکه، احمدی نژاد عامل تمام سیه روزی هاست (تحویل همه ی قدرت ها به قدرت احمدی نژاد). بحث و گفت و گو در خصوص انتخابات آینده، بسیار مهم است، اما تا آن حد که من می فهمم، نیاز به بحثی مقدماتی در خصوص نقش و وزن احمدی نژاد در نظام سیاسی ایران دارد، که در اتخاذ تصمیم در خصوص انتخابات بسیار تأثیر گذار است.

تصویری که به وسیله ی بسیاری از فعالین سیاسی ایرانی از ساختار سیاسی ایران ارائه می شود، تصویری ایدئولوژیک (شعور کاذب در معنای مارکسی کلمه) است. مطابق این تصویر، اولاً: "شرایط فعلی بدترین وضعیت ایران در نیم قرن اخیر است" [۲]، ثانیاً: احمدی نژاد عامل و منشأ این وضعیت (تمام سیاهی ها، فساد ها، بدبختی ها، تبعیض ها، ناروایی ها، حبس ها، دهان بستن ها، نزاع ها و کشاندن ایران به ورطه نیستی و نابودی و جنگ) است. از دل این تصویر وارونه، یک راه حل روشن برای حل همه ی مسائل زاده می شود: یک ائتلاف وسیع نجات بخش از تمام جناح ها (اصول گرایان و اصلاح طلبان و...) باید تشکیل شود تا با طرد احمدی نژاد کشور را از مغاک نیستی نجات دهد [۳]. این تصویر کاذب (غیر منطبق با واقع)، تا حدودی باعث فریب رسانه ها و سیاستمداران غربی هم شده است. این تحلیل نادرست است، برای اینکه "سلطان" در این تحلیل مطلقاً حضور ندارد. وقتی تیمی برنده یا بازنده می شود، نمی توان با حذف مربی و بدون تعیین میزان نقش او، شکست و پیروزی تیم را تحلیل کرد. اگر فیلمی خوب از کار در آید، کارگردان نقش مهمی در ساخت آن داشته، و اگر هم بد در آید باز هم کارگردان نقش مهمی در آن داشته است. تحلیل، ارزیابی و نقد دوران پیش از انقلاب، با حذف شاه، اگر هم شدنی باشد، به تحلیل و داوری نادرست منتهی خواهد شد. در تحلیل های ارائه شده در دو سال گذشته از وضعیت نابسامان کنونی ایران، سلطان (آقای خامنه ای) در صحنه حضور ندارد. اگر تنها تحلیل درست تحلیل ساختاری باشد، در آن صورت تمام مشکلات و مسائل ساختاری را به گردن کارگزاری (agent) چون احمدی نژاد انداختن چه اعتباری دارد؟ اما اگر بدون توجه به نقش عاملان و کارگزاران نمی توان به تحلیل درست نائل شد (بر اساس فردگرایی هستی شناختی، در دنیای خارج، جز افراد چیز دیگری "وجود" ندارد و هویت های جمعی و ساختاری صرفاً برساخته های بشری برای تبیین و تحلیل اند، برای اینکه نمی توان علم جامعه شناسی را به علم روان شناسی تحویل کرد)، در آن صورت، مطابق رژیم حقوقی (قانون اساسی)، قدرت اصلی در دست رهبر و نهادهای تحت امر اوست، و مطابق رژیم حقیقی، قدرت رهبر بسیار بیش از قدرتی است که رژیم حقوقی به او داده است. در میان زمامداران فعلی جمهوری اسلامی، تنها خامنه ای و هاشمی رفسنجانی همیشه در قدرت بوده و نقش کلیدی داشته اند. پس از آنها هم آنقدر نام وجود دارد که شاید نتوان نام احمدی نژاد را در میان یکصدتن چهره های اصلی نظام در سه دهه ی گذشته قرار داد. روشن است که محدوده ی بحث فعلی، تحلیل نظام سیاسی و میزان نقش زمامداران مختلف در آن است، نه چگونگی ساختن رژیم دموکراتیک، که بحثی از بنیاد متفاوت است.

از سوی دیگر، تمام مسائل و مشکلات را به گردن احمدی نژاد انداختن این پیامد ناخواسته ی منفی را به دنبال دارد که اگر مردم این تحلیل را بپذیرند، انتظار خواهند داشت که با رفتن احمدی نژاد تمام مسائل و مشکلات حل و رفع شوند. اما روشن است که با رفتن احمدی نژاد بسیاری از مسائل و مشکلات کشور و نظام سیاسی حل و رفع نخواهند شد. آنچه به طور فشرده در بالا آمد نیاز به شرحی دارد که در پی خواهد آمد.

۱- نه تنها بر اساس رژیم حقوقی (اصل پنجاه و سوم قانون اساسی)، قوای سه گانه تحت امر ولایت مطلقه فقیه قرار دارد، بلکه بر اساس رژیم حقیقی، تمام ارکان قدرت تحت سلطه ی آقای خامنه ای قرار گرفته است. بیشترین قدرت در نظام سیاسی ایران در اختیار رهبر است. قدرت واقعی خامنه ای و نهادهای تحت امر وی به حدی است که خاتمی در دوران ریاست جمهوری اش، به صراحت اعلام کرد که رئیس جمهور تا سطح تدارکاتچی تنزل کرده است. اگر احمدی نژاد قدرتمند احساس می شود، دلیل آن حمایت بی دریغ رهبر از وی و حلقه به گوشی اوست. کار او عمل به منویات رهبر است. احمدی نژاد فردی با عرضه، برای پیگیری مقاصد رهبر است. دفاع بی دریغ آقای خامنه ای از وی، به هیچ وجه قابل مقایسه با دفاع از هاشمی رفسنجانی و خاتمی نیست. وقتی هاشمی رفسنجانی به ریاست مجلس خبرگان انتخاب گردید و خبرگان به حضور رهبر شرفیاب شدند، خامنه ای به جای تبریک به هاشمی یا دفاع از وی، به دفاع از احمدی نژاد پرداخت.

مهدی کروبی رئیس مجلس ششم اخیراً طی یک مصاحبه ی مطبوعاتی به خوبی توضیح داده است که محل نزاع با مجلس ششم این بود که آقای خامنه ای مجلس تابع می خواست . کروبی می گوید آقا نگران بود که مجلس اهل اطاعت نباشد، ولی من به او اطمینان دادم که مجلس اهل اطاعت است. وقتی اصلاح قانون مطبوعات در دستور کار مجلس ششم قرار گرفت، حجازی از بیت با کروبی تماس گرفته و نارضایتی رهبر را اعلام می دارد. اما نمایندگان به کار خود ادامه می دهند. کروبی می گوید: "اخبار این ماجرا به مقام معظم رهبری می رسد، از دفترشان تماس می گیرند پیامی برای من و نفر دوم مجلس می آورند ، پیام دوستانه بود، در آن این بود که شما می خواهید قانون مطبوعات را اصلاح کنید ، خوب اجازه دهید مجلس یک مقدار جلو برود... بعد آمدند دو فوریت را به یک فوریت تبدیل کردند و با دفتر رهبری تماس گرفتند و گفتند تعدیل کرده ایم و اصلاح شده است. از دفتر گفتند که آقا خواسته فعلاً طرح مطرح نشود، اما آقایان آمدند طرح را در مجلس مطرح کردند و فوریت آن مطرح و بررسی شد، رفته رفته ماجرا وارد فاز دیگری شد، کم کم با خبر شدیم، مقام معظم رهبری یک نامه ای برای مجلس نوشته اند، ما نمی خواستیم به آنجا برسیم، از آقای هاشمی در یک جلسه پرسیدم ایشان گفت بله، نبایست نامه ای نوشته شود. یک بار خدمت مقام معظم رهبری رفتم و در این مورد صحبت کردم، سابقه مصوبه را دادم و در باره ی طرح صحبت کردم و بعد گفتم نامه نباید به نظر ما بهتر است، ایشان احساس کرده بودند که مجلس نمی خواهد اطاعت کند ، توضیح دادم که این طور نیست، مجلس اهل اطاعت است. از نکات تلخ این بود همان روز که با مقام معظم رهبری ملاقات داشتیم هم طرح تصویب شد و هم نامه ای به قوه قضائیه نوشته شد که نکات تندی داشت... طرح آمد تو دست دستور، آقای حجازی از دفتر رهبری خبر داد که اول وقت نامه ای از مقام معظم رهبری می آید ، ما صبح در هیات رئیسه بودیم که نامه رسید، نامه را یکی از آقایان خواند، در نامه آمده بود که به صراحت نوشته شود این طرح نه مصلحت است و نه مشروع که در دستور کار قرار گیرد و طرح را از دستور کار خارج کنیم ، پس طرح را از دستور کار خارج کردیم" [۴].

رژیم ایران دیکتاتوری نظامی نیست، بلکه رژیم سلطانی است. حتی اگر کسانی این رژیم را از سنخ رژیم های فاشیستی و کمونیستی توتالیتر بدانند، در رژیم های توتالیتر رهبر خدایی می کند. برخی، صحنه ی سیاسی ایران را چنان تحلیل می کنند که گویی احمدی نژاد جانشین خامنه ای شده و زمام مملکت در دست گرفته و کشور را فاشیستی کرده یا خواهد کرد. اما نه نظام جمهوری اسلامی ، نظام فاشیستی و توتالیتر است، و نه ساختن نظام فاشیستی و توتالیتر دیگر امکان پذیر است. این نظام توتالیتر نیست، برای اینکه :

یک- نظام توتالیتر و فاشیستی با سرکوب کامل جامعه ی مدنی، جامعه ی تک صدایی و تک ساحتی می سازد. جامعه ی ایران تک صدایی نیست و صداهای مخالف بسیاری از آن به گوش جهانیان می رسد. طرح سرکوب کامل جامعه ی مدنی، طرحی شکست خورده است. صدای زندانیان سیاسی - عقیدتی این رژیم به گوش جهانیان می رسد و رهبر رژیم مجبور می شود در نماز جمعه ی تهران رسماً قتل های زنجیره ای رژیم را به گردن عناصر خود سر وزارت اطلاعات ببیند. در کدام جامعه ی توتالیتر و فاشیستی، مخالفانش از داخل کشور ، همه روزه با رادیو و تلویزیون های دشمنانش (رادیو فردا، تلویزیون آمریکا، رادیو فرانسه، رادیو بی.بی.سی، آلمان و...) مصاحبه می کردند و از طریق رسانه های دشمن، برای مردم در بند خویش پیام می فرستادند؟

دو- در نظام های فاشیستی و توتالیتر، یک حزب واحد فراگیر به رهبری پیشوا وجود دارد که سازماندهی کل جامعه در دست آن است. ایران فاقد چنین حزبی است. در ایران دهها حزب وجود دارد که به معنای واقعی کلمه حزب نیستند، ولی به هر حال، وجود همین شبه احزاب نشان می دهد که نظام سیاسی فاشیستی و توتالیتر نیست. رهبر هم برخی از همین احزاب را مزدور و مورد حمایت آمریکا می خواند.

سه - در جوامع فاشیستی و توتالیتر، فقط یک ایدئولوژی واحد وجود دارد که حزب یک تفسیر واحد رسمی از آن ارائه می کند و همه موظفند آن را بپذیرند. در نظام توتالیتر شوروی، جز مارکسیسم و تفسیر رسمی حزب بلشویک از آن ، چیز دیگری وجود نداشت. اما در ایران، اولاً: لیبرالیسم و سوسیالیسم و فمینیسم و... به عنوان ایدئولوژی های رقیب و بدیل ایدئولوژی حاکم رسماً تبلیغ و ترویج می شوند. کتاب هایی (با مجوز رسمی وزارت ارشاد، و با کاغذ و فیلم و زینک دولتی) که ایدئولوژی های رقیب و بدیل را نشر می دهند، متنوع تر و پر خواننده تر از کتاب های ایدئولوژی حاکم است. بسیاری از افراد رسماً و به طور علنی خود را لیبرال و سوسیالیست و فمینیست و ... می نامند. ثانیاً: نه تنها بنیادگرایان حاکم تلقی واحدی از اسلام ندارند، بلکه در ایران به طور همزمان، سه نوع اسلام بنیادگرایانه، سنت گرایانه و تجدد گرایانه وجود دارد که در حال رقابت اند. به تعبیر درست تر، با اینکه زمامداران حاکم مدافع و مبلغ اسلام بنیادگرایانه اند، با این همه شمار زیادی از دینداران، با قرانت های سنت گرایانه و مدرنیستی از اسلام رو آورده اند.

روشن است که در میان زمامداران جمهوری اسلامی، هم آدم های فاشیست وجود دارد، هم قرانت فاشیستی از دین. اما وجود آدم های فاشیست و قرانت فاشیستی از دین، به "نظام فاشیستی" نینجامیده و نخواهد انجامید. میان "خواستن" و "توانستن" فاصله ی بسیار وجود دارد. جهان واقع چنان نیست که هر کس هر خواستی را بتواند محقق کند. اپوزیسیون ایران سه دهه است که "می خواهد" جمهوری اسلامی را سرنگون کند، اما "نتوانسته" است خواست خود را محقق کند. بوش "می خواست" در عراق و افغانستان و خاورمیانه کارهایی صورت دهد، اما "نتوانست" و خواست پیروزی به خواست عدم شکست مبدل شده است. تحلیل سیاسی ناظر به واقعیت است ، نه نیت و خاص این و آن. افغانستان و عراق مطابق خواست آمریکا پیش نرفت. تعیین نوع رژیم ایران، ربطی به نیت و مقاصد بنیادگرایان حاکم ندارد، بلکه به واقعیت نظام موجود نگریسته و براساس معیارهای شناخته شده ی جامعه شناسی سیاسی نوع دیکتاتوری آن معین خواهد شد. جامعه ی کنونی ایران، جامعه ای نیست که نظامی توتالیتر و فاشیستی بر آن حاکم باشد. در عین حال اگر کسی بتواند اثبات کند که نظام

جمهوری اسلامی یک نظام فاشیستی و توتالیتر است، در آن صورت سخن گفتن از قدرت احمدی نژاد به طور کلی منتفی خواهد شد، چون رهبر، در رژیم های توتالیتر، خدای مجسم زمینی است ..

۲- شورای نگهبان (که تمام فقهای آن بوسیله ی رهبر منصوب می شوند)، یکی از مهمترین ارکان مبارزه با مردم سالاری در نظام سلطانی است. هر گونه تحول سیاسی قانونی در بالا، منوط به اصلاح قوانین و ورود افراد دموکرات به حوزه ی دولت است. شورای نگهبان هر دو مسیر را مسدود کرده است. رد صلاحیت کاندیداهای اصلاح طلب با شورای نگهبان است، نه رئیس جمهور. هر فردی را که رهبر بخواهد، شورای نگهبان رد صلاحیت می کند (تعبیر فتنه گران درباره ی خط امامی های مجلس سوم و تعبیر گردن کلفت ها در باره ی اصلاح طلبان مجلس ششم از آقای خامنه ای بود، نه احمدی نژاد) و هر کس را که او فرمان دهد، تأیید صلاحیت خواهد کرد (مانند تأیید صلاحیت دکتر معین برای انتخابات ریاست جمهوری گذشته). آقای خامنه ای به خاتمی گفته بود صلاحیت هفت الی هشت تن از نمایندگان مجلس ششم رد خواهد شد، اما در عمل به وعده ی خود عمل نکرد و دستور داد گردن کلفت ها را از مجلس بیرون برانند. بهزاد نبوی در این خصوص می گوید: "در دوره ی هفتم به آقایان خاتمی و کروبی اعلام شده بود که هفت الی هشت نفر از مجلس ششم رد صلاحیت خواهند شد و با بقیه کسی کاری ندارد، ولی در عمل بیش از ۳۵۰۰ نفر رد صلاحیت شدند که در بین آنها بیش از ۸۰ نماینده مجلس ششم بود" [۵]. در خصوص انتخابات مجلس هشتم نیز، آقای خامنه ای از مدتها قبل دستور داده است که صلاحیت کلیه ی تحصن کنندگان در مجلس ششم رد شود. در خصوص بقیه اصلاح طلبان هم اخیراً طی یک سخنرانی عمومی اعلام کرد: "در خدمت دشمن هستند و اعلام حمایت رئیس جمهور آمریکا مایه ی ننگ آنان است."

از سوی دیگر، اگر افراد نسبتاً مستقلی از فیلتر شورای نگهبان عبور کرده و به مجلس راه یابند و قوانینی در مجلس به تصویب رسانند که منتهی به تحول یا اصلاح شود، آن قوانین، از سوی شورای نگهبان منصوب رهبر رد خواهد شد. قوانین مصوب یک مجلس صدر صد اصلاح طلب را هم شورای نگهبان رد خواهد کرد، نه احمدی نژاد. همگان به یاد دارند که شورای نگهبان به مجلس ششم حتی اجازه نداد بودجه صدا و سیما را کاهش دهد. خزعلی هم در همان دوره اعلام کرد اگر ۶۰ میلیون ایرانی به چیزی صحه بگذارند، اما ۴ تن از اعضای فقهای شورای نگهبان آن را رد کنند، کار تمام است .

۳- از زمانی که آقای خامنه ای توسط مجلس خبرگان به رهبری منصوب شد (شهادت هاشمی رفسنجانی به نفع وی از زبان آقای خمینی، در این انتصاب نقش مهمی ایفا کرد)، وی تمام احکام انتصابی خود را به زمان خاصی محدود کرد. در رژیم های دیکتاتوری، رهبر خودکامه نمی گذارد هیچ فردی در نهاد یا تشکیلاتی خاص برای مدت طولانی مستقر و برای خود دار و دسته مستقل تشکیل دهد. همه چیز باید در خدمت رهبر و اراده ی او باشد. عدم اعتماد و بدبینی به همگان، به ترس از همگان تبدیل می شود. هر کس هر چه دارد از سلطان دارد. اگر از چشم سلطان بیفتد، به هیچ تبدیل می شود. مهدوی کنی و ناطق نوری، دو تن از روحانیون اصول گرایی که زمانی از نفوذ بسیار برخوردار بودند، اما اینک حاشیه نشینی را تجربه می کنند. فرماندهان نظامی (ارتش، سپاه، بسیج) - انتظامی (نیروی انتظامی) نسبت به دیگر مناصب از حساسیت بیشتری برخوردارند. از اینرو، آقای خامنه ای طی سالهای زمامداریش، به طور مرتب و در زمان های معین و نامعین آنها را تغییر داده و می دهد تا کسی خدای ناکرده فکر بدی به ذهنش خطور نکند .

۴- عجیب تر از همه این است که دشمنی با احمدی نژاد آنچنان پرده بر چشمان برخی افکنده است که هر یک از اصول گرایان که از پست خود کنار می روند یا کنار گذاشته می شوند، به چهره های مطلوب و محبوب و عاقل تبدیل می شوند. وقتی علی لاریجانی می رود، عده ای فغان سر می دهند که فرد عاقل و مصلحت گرایی چون لاریجانی را برکنار کردند. و از یاد می برند که لاریجانی در صدا و سیما با برنامه هایی چون "هویت" چه بر سر دگراندیشان آورد و پس از دوم خرداد ۷۶ با برنامه های صدا و سیما با اصلاحات و اصلاح طلبان چها کرد (برنامه "چراغ" و "فیلم کنفرانس برلین" دو نمونه از دهها اقدام او بود). وقتی رحیم صفوی تغییر می کند، ناله ها به هوا می رود که جعفری بسیار خطرناک است و رحیم صفوی که در دوره ی اصلاحات (به گفته ی خودش) آب به سوراخ مارها می ریخت، به چهره ای موجه تبدیل می شود. قالیباف فرمانده پیشین نیروی انتظامی که در دوره ی فرماندهی اش با بسیاری از دگراندیشان بدترین برخوردها صورت گرفت، مقبول اصلاح طلبان قرار می گیرد و به فردی عاقل و توانا تبدیل می شود [۶]. به نماینده ی رهبر در استان خراسان (طیسی) بنگرید تا فرایند بازسازی چهره ی محافظه کاران را نزد اصلاح طلبان مشاهده نمایید. مسأله این است: در نظام سلطانی هر که هر چه دارد، از رهبر دارد. اگر همین امروز رهبر احمدی نژاد را برکنار و خانه نشین کند، او به هیچ تبدیل خواهد شد و اتفاقی هم نخواهد افتاد. مسأله این نیست که او چنین کاری نخواهد کرد، مسأله این است که او توان و اختیار چنین کاری را دارد (آقای خمینی همین کار را با بنی صدر انجام داد). برای خامنه ای، احمدی نژاد با سعید امامی، سعید مرتضوی، حسین شریعتمداری، نقدی، رحیم صفوی، علی فلاحیان، ذالقدر، محسنی اژه ای، مصطفی پور محمدی، علی لاریجانی، روح الله حسینیان و ... فرقی ندارد. همه ی اینان مجری فرامین وی اند. برخی از این افراد قطعاً ارج و قرب بیشتری نزد خامنه ای دارند. تردید نباید کرد که افرادی چون قالیباف و محسن رضایی در هر مسأله ای اگر رهبر نظر روشنی داشته باشد، دنباله رو نظر رهبر خواهند بود.

۵- قوه قضائیه و نیروهای نظامی و انتظامی: سپاه و بسیج و نیروی انتظامی تحت امر رهبرند و قوه مجریه هیچ کنترلی بر آنها ندارد. قوه ی قضائیه هم مستقل از قوه ی مجریه است. در دوران اصلاحات و پس از آن این قوه بیشترین نقش را در سرکوب سیاسی داشته است. به عنوان نمونه، سعید مرتضوی که در دستگاه قضایی مشغول به کار است، سالهاست که بی امان حکم بازداشت مخالفان را صادر و آنها را زندانی می کند. محسنی اژه ای طی سالهای گذشته از طریق دادگاه روحانیت و دادگاه کارکنان دولت، مخالفان را بازداشت و زندانی کرده است. دادگاه انقلاب یکی دیگر از ابزارهای سرکوب سیاسی است. اقدامات مداوم قوه قضائیه را به گردن احمدی نژاد انداختن نادرست است. قوه قضائیه در دوران اصلاحات با تشکیل پرونده

علیه نمایندگان مجلس سوم و محاکمه مداوم نمایندگان، نقش مهمی در شکست اصلاحات ایفا کرد. توقیف روزنامه ها و محاکمه و زندانی کردن روزنامه نگاران هم به وسیله قوه قضائیه صورت گرفت. در خصوص قوه ی مجریه هم باید به یک نکته توجه کرد. آقای خامنه ای از ابتدا تاکنون همیشه در تعیین وزرای همه روسای جمهور نقش اساسی داشته است. به عنوان نمونه، هاشمی رفسنجانی وزرای ارشاد(میر سلیم)، کشور(علی محمد بشارتی)، اطلاعات(فلاحیان)، آموزش عالی(هاشمی گلپایگانی) و امور خارجه(ولایتی) را به خامنه ای واگذار کرد. در شب انتخابات هشتمین دوره ی ریاست جمهوری که هاشمی رفسنجانی با احمدی نژاد در حال رقابت بود، هاشمی در سه مصاحبه مختلف اعلام کرد اگر رئیس جمهور شود، وزرای خود را با مشورت رهبری بخواهد گزید. رهبری همیشه به چند وزارت خانه (اطلاعات، خارجه، کشور، ارشاد، آموزش عالی) عنایت خاص دارد. دخالت رهبر در کار وزرا به وظایف قانونی آنها محدود نمی باشد. به عنوان نمونه، عبدالله نوری به عنوان وزیر کشور دولت خاتمی در سفر به یکی از استانها، می رود تا در یکی از مساجد اهل سنت سخنرانی کند. در حالیکه وی سوار بر جیب در بیابان در حال رفتن به مقصد می باشد، از بیت رهبری آقای حجازی با بی سیم با وی تماس می گیرد و به وی می گوید که آقا فرموده اند شما در آن مسجد سخنرانی نکنید. عبدالله نوری دلیل امر را جویا می شود، حجازی می گوید به مصلحت نیست. نوری می گوید به نظر من این سخنرانی به مصلحت است، من سخنرانی می کنم و بعد دلیل آن را در تهران به آقا می گویم. روشن است که پس از این نوع نافرمانی ها چه بر سر عبدالله نوری آمد. آقای خامنه ای در اولین دیدار کابینه ی خاتمی با وی(پس از کسب رای اعتماد از مجلس)، خطاب به وزرا می گوید: "آقای مهاجرانی را خود من انتخاب کردم. آقای خاتمی یکی از علما را برای وزارت ارشاد انتخاب کرده بود، آقای خاتمی می گوید آقای مهاجرانی هم یکی از علماست. آقای خامنه ای می گوید بله، اما شما آقای موسوی لاری را برای وزارت ارشاد انتخاب کرده بودید". از سوی دیگر، هنوز چند صبحی از کار کابینه ی خاتمی نگذشته بود که فشار بیت رهبری به وزیر ارشاد برای برکناری احمد بورقانی آغاز می شود. آقای خامنه ای می دانست چه کسی را باید بزند. عطاالله مهاجرانی پس از درگذشت احمد بورقانی با زبان سر بسته همین ماجرا را توضیح داد و نوشت: "اصلاً از عمر مدیریت او کمتر از دو ماه گذشته بود، که علای استعلا فرمان داد تا بورقانی دچار جر شود و برود... احمد در جلسه ی تودیعش گفت: عمر مدیریت من مثل عمر چریک بود، متوسط عمر چریک سه تا شش ماه است. من هم در پاسخش گفتم که: الان بیست سال از پیروزی انقلاب گذشته و عرصه فرهنگ عرصه چریک بازی نیست... احمد گفته نمی بایست عبارت مدیریت چریکی را به کار ببرد. گفتم من هم بهتر بود چریک بازی نمی گفتم. گاهی باید برای بستن در دهان کدخدا نکته ای گفت...". اما کدخدای ما سلطانی است که گویی در ملک خویش تصرف می کند. مورد دیگر، برگزاری همایش "بیست سال ادبیات داستانی" به وسیله وزارت ارشاد بود. برخی از داستان نویسان آقای خامنه ای را تحریک کرده بودند که وزارت ارشاد می خواهد به کسانی چون سیمین بهبهانی و هوشنگ گلشیری جایزه بدهد. در آن زمان شایعه بود که مهاجرانی پس از ملاقات و مذاکره با آقای خامنه ای و توضیح مفصل، کل بیست تن(از جمله سیمین دانشور، محمود دولت آبادی و...) را به تأیید وی می رساند، تا بتواند آن همایش را برگزار کند.

۶- قدرت تخریبی نظام حقیقی قدرت: آقای خامنه ای ابزارهای بسیار دیگری هم در اختیار دارد که در نظام حقوقی وجود ندارد، اما وی از طریق آنها هم قدرت خود را بسط می دهد و با مخالفان برخورد می کند. مساجد سراسر کشور در کنترل اوست. تمام انمه ی جمعه ی سراسر کشور را او منصوب می کند و هر هفته از مرکز به آنها دیکته می شود که در خطبه های جمعه چه باید بگویند. روزنامه های اقتدارگرایان، به رهبری روزنامه ی کیهان، سردمدار تخریب تمام مخالفان اند. کیهان نشینان "تک تیراندازان" رهبرند. یک بار سعید امامی به گروهی از روشنفکران گفته بود، شما باید خطوط قرمز نظام را در نظر بگیرید. آنها از وی پرسیده بودند، ما از کجا بفهیم که سیاست های نظام چیست؟ سعید امامی به آنها گفته بود، سر مقاله های روزنامه کیهان را بخوانید، آنها مواضع نظام و رهبری است.

به یاد داریم که جناح راست برای مقابله با اصلاح طلبان، انجمن روزنامه نگاران مسلمان را به راه انداخت. در دیدار اعضای این انجمن با آقای خامنه ای، او به آنها می گوید: "من از همه ی شما تشکر می کنم. شما کسانی هستید که در خط مقدم جبهه ی علیه تهاجم فرهنگی غرب از مرزهای اسلام دفاع می کنید. همه ی شما مسلسل در دست دارید. اما یک تشکر ویژه هم از روزنامه کیهان دارم. کیهان نه تنها مسلسل به دست دارد، بلکه تک تیرانداز قابلی هم هست."

تمام مخالفانی که روزنامه کیهان را می خوانند، برای دریافت مواضع رهبر از صفحه ی دوم آن روزنامه است. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در نامه ی مورخ ۲۷/۱۰/۸۶ به رهبری بر روی همین نکته انگشت نهاده است: "در حالی که هنوز دو ماه به زمان رقابت انتخابی باقی مانده، شاهد موج گسترده و سازمان یافته ای از تخریب و افترا و اهانت علیه اصلاح طلبان هستیم. تأسف بارتر این که در رأس این حرکت، روزنامه کیهان به مدیریت نماینده حضرتعالی و تربیون نماز جمعه تهران قرار دارند. در این حملات تخریبی تلاش می شود اصلاح طلبان وابسته و مزدور و عامل آمریکا معرفی شوند... در موج جدید... اصلاح طلبان همگی مزدور و توطئه گر و برانداز و خان و اصلاح طلبی ما هیئتاً تفکری دشمن ساخته معرفی می شود... تأسف بارتر این که پرچمداران این حرکت، محورهای تبلیغاتی خود را به سخنان اخیر حضرتعالی مستند می کنند... این بد اخلاقی نه از سوی احزاب و تشکلهای سیاسی بلکه از سوی نهادهای وابسته به حاکمیت و به ویژه روزنامه تحت مدیریت نماینده حضرتعالی صورت می گیرد... فعالیت و پرچمداری منابر جمعه و رسانه ملی و به ویژه روزنامه کیهان که به وسیله نماینده حضرتعالی اداره می شود در تخریب اصلاح طلبان [بارز است]... نهادها و مؤسساتی نظیر روزنامه کیهان در جامعه به انعکاس مواضع بیت رهبری مشهورند."

تمام این مقدمات برای بیان یک اصل مهم بود: هر گونه تحلیلی از وضعیت کشور که فاقد نقش رهبر در مسائل کشور باشد، تحلیلی نادرست و بی اعتبار است. نادیده گرفتن قدرت اصلی و ذکر نکردن نقش کسی که بیشترین قدرت را در نظام حقوقی و حقیقی دارد، هر علت یا انگیزه ای داشته باشد، تحلیل را غیر واقعی و استراتژی سیاسی را بی محتوا و بی اثر خواهد کرد.

پاورقی:

۱- تا آنجا که من می فهمم، شکست اصلاح طلبان و پیروزی احمدی نژاد در انتخابات ریاست جمهوری، معلول دلایل بسیار است. برخی از آن دلایل به قرار زیرند: ۱- نارضایتی آنان که در دوم خرداد ۷۶ (انتخابات ریاست جمهوری) و بهمن ۷۸ (انتخابات مجلس ششم) و انتخابات اولین دوره ی شوراها به اصلاح طلبان رأی دادند، از عملکرد اصلاح طلبان. خوش بین ها، اصلاح طلبان را "بی عرضه" می خواندند، ولی بدبین ها، اصلاح طلبان را "خانن" می نامیدند که با "بالا" سازش کرده اند. نزاع های بی حاصل اعضای شورای شهر اول تهران را هم بر اینها باید افزود. علاوه بر اینها، برخی از افراد به جای پیشبرد پروژه ی دموکراسی خواهی، با استفاده از فرصت موجود، از طریق دولت به ثروت های باد آورده دست یافتند. ۲- تحریم انتخابات بوسیله ی عده ای از چهره های سرشناس. در خصوص اهمیت نقش این عامل، چند نکته قابل ذکر است. اولاً: همیشه درصد مهمی از مردم در انتخابات شرکت نمی کنند. ثانیاً: معلوم نیست بقیه ی افرادی که در انتخابات شرکت نکردند، به دلیل آنکه عده ای خاص انتخابات را تحریم کردند، در انتخابات شرکت نکرده باشند. ثالثاً: روند شکست اصلاح طلبان، پیش از آن، از انتخابات شوراهای شهر و مجلس هفتم شروع شده بود. کافی است به آرای مصطفی تاج زاده که در آزادترین انتخابات ایران (انتخابات شوراهای دوم که دولت خاتمی بدون نظارت شورای نگهبان برگزار کرد) بالاترین آرای اصلاح طلبان را اخذ کرد، ولی به شوراها راه نیافت، توجه شود. همچنین آرای بسیار پانین نهضت آزادی و ملی - مذهبی ها در این انتخابات هم حکایت از آن دارد که علت اصلی شکست، تحریم انتخابات نبود. ۳- عدم اجماع اصلاح طلبان بر روی یک کاندیدا. با وجود دو علت اول و دوم، اگر تمام گروه های اصلاح طلب بر روی یک فرد (کروبی یا معین) اجماع می کردند، احتمال پیروزی آنها بسیار افزایش می یافت. ۴- دخالت سازمان یافته ی سپاه و بسیج در انتخابات. ۵- سرمایه گذاری بر روی هاشمی رفسنجانی. درست یا نادرست، اکثریت جامعه، هاشمی را نماد گذشته و بسیاری دیگر از چیزها تلقی می کند. هر کس در مقابل هاشمی قرار می گرفت، پیروز انتخابات بود. ۶- تقلب در انتخابات. ۷- شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد و وعده ی آوردن پول نفت بر سر سفره های مردم. ۸- فضای میلیتاریستی ای که دولت آمریکا بر منطقه حاکم کرد. حمله ی نظامی آمریکا به عراق، موجب رشد بنیادگرایی در منطقه شد. سیمای جمهوری اسلامی شبانه روز تصاویر دلخراش عراق را به نمایش می گذارد و بنیادگرایان، همچون امروز، دولت بوش را پشتیبان اصلاح طلبان جلوه می دادند. هیچ کس در ایران طالب این نیست که ایران به سرنوشت عراق گرفتار شود.

۲- سخنرانی عبدالله رمضان زاده در روز ۱۶ آذر ۱۳۸۶ در دانشگاه چمران،

۳- غلامحسین کرباسچی، دبیرکل کارگزاران سازندگی، گفته است: "ما حاضر به ائتلاف با هر شخصی و هر گروهی هستیم تا هر طور شده احمدی نژاد را در انتخابات شکست دهیم". روزنامه اعتماد ملی، اول بهمن ۱۳۸۶.

۴- روزنامه اعتماد ملی، سه شنبه ۲۵ دیماه ۱۳۸۶، ص ۱۰.

۵- روزنامه اعتماد، ۴ بهمن ۱۳۸۶.

۶- یک نمونه ی جالب دیگر از اقدامات آقای قالیباف در دوران ریاست نیروی انتظامی، اعلام نظر درخصوص بی اعتقادی پاره ای از داوطلبان مجلس هفتم بود، که بر اساس این اظهار نظر ها صلاحیت پاره ای از آنان رد شد. سایت امروز به نقل از یک مقام آگاه می نویسد: "ماجرا از این قرار است که در زمان برگزاری انتخابات مجلس هفتم، نیروی انتظامی در پاسخ استعلامها درباره برخی نامزدها نکاتی را مطرح می کرد که هیچ ارتباطی با وظیفه قانونی نیروی انتظامی نداشت. به عنوان مثال این نیرو که براساس قانون فقط باید گزارش احراز هویت و سوء پیشینه نامزدها را ارائه می داد، در استعلام برخی افراد اعلام می کرد که گفته می شود نامبرده به ولایت فقیه التزام ندارد. وی افزود: حجت الاسلام و المسلمین موسوی لاری وزیر کشور در آن هنگام ضمن دستور حذف این گزارش ها به شدت به آقای قالیباف فرمانده وقت نیروی انتظامی اعتراض کرد و قالیباف قول داد تا در ارائه گزارش ها تجدیدنظر کند. اما به رغم قول مساعد قالیباف، نیروی انتظامی در واپسین لحظات مهلت قانونی استعلامها باز هم حجم انبوهی از چنین گزارش هایی را به هیأت های نظارت ارسال کرد که ظاهراً مبنای برخی تصمیم گیری ها نیز قرار گرفت" (سایت امروز، ۱۳ بهمن ۱۳۸۶).